

# خدا

## از دیدگاه

### صدرا و تیلیش

دکتر اعلاء تورانی

#### برهان «امکان و وجوب»

نخست باید بگوییم که در برهان امکان و وجوب، ابن سینا وجود را از مقوله «معقول ثانی» بر شمرده ولی صدرا المتألهین بر اساس «اصالت وجود»، وقتی سخن از حقیقت وجود بمیان می‌آورد به یک وجود شخصی خارجی اشاره میکند. مفهوم اصالت وجود بعنوان یکی از مهمترین مبانی صدرا- که ارتباط مستقیم به بحث ما در تطبیق این برهان خداشناسی دارد - متضمن چند معناست: معنای اول آن، «کل هستی» که یک مفهوم کلی است. معنای دوم آن، واقعیت خارجی عینی است که شامل مجردات نیز می‌شود. معنای سوم آن، حقیقت وجود و خدای تعالی است. معنای چهارم، بمعنای تحقق مادی و مصداق حقیقت مادی و خارجی است.

مقدمه دوم ملا صدرا این است که وجود، حقیقت واحده مشکک و ذو مراتب است. سومین مقدمه، مربوط به رابطه علت و معلول (ربط مستقل) می‌باشد. مقدمه چهارم، ملاک احتیاج به علت و امکان فقری است.

صدرا المتألهین در برهان امکان و وجوب، نه آن مفهومی از وجود را بررسی می‌کند که حاکی از حقیقت یک وجود شخصی عینی در خارج است و نه آن مفهومی از وجود را که یک مفهوم کلی بوده و شامل همه موجودات ممکن و واجب می‌شود. صدرا می‌گوید: حقیقت وجود در خارج، حقیقت مشکک و ذو مراتب است. منظور وی از وجود نه یک «معقول ثانی فلسفی» است و نه آن است که از حقیقت منبسط وجود در خارج حکایت کند. درنگرش ملا صدرا، ما به یک فرد خارجی از وجود می‌رسیم و همان معنی از وجود مراد است که وحدت شخصی خارجی دارد و در مبحث اصالت وجود

پل تیلیش<sup>۱</sup> (۱۹۶۵-۱۸۸۶) بعنوان متکلمی اگزیستانسیالیست از بنیانگذاران الهیات معاصر پروتستان است. هدف اصلی او، تفسیر پیام مسیحی برای انسان معاصر است و برای این منظور، گذشته از کلام پروتستان، از فلسفه، هنر، روانشناسی و تاریخ نیز بهره می‌جوید. تیلیش، موضع کلامی جدیدی که «واقع‌گرایی مؤمنانه»<sup>۲</sup> خوانده می‌شود، عرضه کرد و بر این اساس، در حالیکه بر ماهیت فرهمند و موعظه‌آمیز الهیات تکیه می‌کرد، اعتقاد داشت که الهیات باید سراسر دفاعیاتی باشد. بنظر او، الهیات مسیحی باید این حقیقت را فراگیرد که لازم است به زبان آن فرهنگ، سخن بگوید که در آن زندگی می‌کند. وی معتقد است که نظریات متعارف فلسفی و کلامی در مورد خدا نارساست و خدای ادیان را اثبات نمی‌کند و وظیفه علم کلام این است که امکان سؤال از خدا را فراهم کرده و با طرح ضرورت این سؤال و با بیان عجز علم کلام در پاسخ به آن، راه را برای وحی باز کند. بهر حال، گستردگی و عمق آثار تیلیش او را به یکی از بانفوذترین متفکر دینی عصر حاضر بدل کرده است و در این میان، «الهیات سیستماتیک»، اثر برجسته و اصلی او بشمار می‌رود. با این مقدمه کوتاه در معرفی تیلیش، به موضوع مقاله زیر می‌رسیم که در راستای تطبیق، بیان شباهت‌ها و تفاوت فکری این دو متفکر، است.

این نوشتار، در مقام بیان نظر دو حکیم پیرامون برهان امکان و وجوب، ابتدا مسئله امکان شناخت خدا در منظر صدرا المتألهین را مورد توجه قرار داده و سپس ضمن مقایسه آن با دیدگاه تیلیش، وجوه اشتراک و افتراق آن دو را ذکر می‌کند.

1- Paul Thlich.

2 -Belif-Ful realism.

قائل به حقیقت خارجی عینی آن می‌باشد. این حقیقت وجود در پرتو علم حصولی بدست می‌آید و علم حصولی نیز توسط معلولی که دارای مرتبه‌ای از تجرد باشد حاصل می‌شود. از آنجاکه بحث حاضر دربارهٔ امکان خداشناسی از طریق براهین است، شایان توجه است که معرفت اکتناهی ممکن، نسبت به لایتناهی واجب، محال است. زیرا محدود، احاطه به نامحدود ندارد؛ چه اینکه هیچ معلولی

وجود در نظر بگیریم تا بعد برای او وجود اثبات کنیم. تیلیش با تمام براهین خداشناسی اینگونه برخورد کرده و آنها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد: «خداوند وجود جدا ندارد بلکه او صرف وجود است و وراى وجود و ماهیت می‌باشد. بنابراین، ما در این استدلال، خدا را یک شیئی که خالی از وجود است فرض کرده و می‌خواهیم برای او وجود را اثبات کنیم و این انکار خدا است.»

تیلیش معتقد است که روش استدلال بخاطر یک نتیجه با مفهوم خدا تناقض دارد: «اگر خدا را از جهان اخذ کنیم دیگر نمی‌تواند آنچیزی باشد که از لحاظ تعریف، فوق جهان است بلکه حلقهٔ مفقوده‌ای از جهان خواهد بود. بنظر وی این استدلالها، تعبیراتی هستند دربارهٔ سؤال از خداوند که برخاسته از محدودیت انسان است و «علم کلام» باید ترکیب خدا و کلمهٔ وجود را از میان بردارد و جنبه سؤال بودن براهین را مورد بحث قرار دهد و از پاسخ به آن بپرهیزد. لذا علم کلام عبارت خواهد بود از تفسیر تفصیلی سؤال از وجود خدا نه کوششی برای پاسخ به سؤال از وجود خداوند. خدا نتیجه برهان نیست بلکه پیش فرض آن است.»<sup>۳</sup>

تیلیش همچون بعضی دیگر از اگزیستانسیالیست‌ها معتقد است که آدمی وقتی در متن یک حقیقت و یا عبارتی در حوزه «میتولوژی» باشد درک او تراژدی است و وقتی که از حقیقت دور شود بمرحلهٔ «اسطوره و نقل آن حقایق» وارد می‌شود. بدین ترتیب، آدمی وقتی که در متن دین قرار دارد، تعریف تنوریک از علوم دینی نخواهد داشت و چون از متن دین فاصله بگیرد علوم دینی و تعریفات، ظاهر می‌شوند.

وی در مقدمه‌ای در نقد برهان آنتولوژی می‌گوید: «از دیدگاه اسطوره شناسی، آدم قبل از هبوط در ماهیت با خدا متحد بود. اما اکنون از او دور شده است و باید دربارهٔ لایتناهی که از او دور شده است سؤال کند. انسان باید از آنچیزی سؤال کند که به او شهادت گرفتن اضطراب را می‌دهد. برهان آنتولوژی با تمام اشکال مختلفش، بیانگر این است که نامتناهی بالقوه در متناهی بالفعل حاضر است و این امر (یعنی حضور لایتناهی در متناهی) عملاً و نظراً بوسیله کانت و اگوستین تجربه شده است. این برهان نیز نشان می‌دهد که آگاهی انسان از لایتناهی برخاسته از آگاهی انسان از محدودیت خویش است؛ منظور این است که درک من از محدودیت من سبب درک از نامحدود و وجود آن می‌شود و مادام که بدنبال تحلیل این نکته است

## \* از جمله

اختصاصات برهان

«امکان و وجوب»

در مکتب صدرا،

این است که وی

پس از آنکه

حقیقت وجود را

اثبات کرد، نخست

از «وجوب وجود»

به اثبات سایر

صفات می‌پردازد.

قدرت اکتناه علت خود را نخواهد داشت و این مطلب، مؤید برهان عقلی و عرفان شهودی است.

صدرالمتألهین با اینکه در بسیاری از کتابهای خود به امتناع معرفت کنه واجب تصریح نموده، در امور عامه «اسفار» نیز آنرا بازگو کرده است.

### نقد «برهان امکان و وجوب» از دیدگاه تیلیش

بحث از خداوند بعنوان پاسخی به سؤال از هستی محدود و متناهی بشر، در فصل دوم کتاب «الهیات سیستماتیک» بیان شده است. تیلیش معتقد است که خدای فیلسوفان با خدای پیامبران تفاوت دارد؛ خدای پیامبران خدای نزدیک و دلسوز است که با افراد بشر رابطهٔ شخصی دارد اما خدای فیلسوفان، خدای برهان است و ارتباط نزدیک با بشر ندارد.

همچنین وی معتقد است که ساختار وجود ماهوی با وجود خداوند تناقض دارد؛ ما اگر بخواهیم با براهین فلسفی، وجود خدا را اثبات کنیم در حقیقت وی را انکار کرده‌ایم زیرا باید در ساختار ماهوی خدا، آنرا خالی از

۳ - «الهیات سیستماتیک»، ج ۱، ص ۲۵۸.

و نه بعنوان یک برهان، معتبر است.» پس، بنظر تیلیش برهان آنتولوژی نمی تواند بعنوان یک برهان در اثبات خدا بکار آید: «امکان سؤال از خداوند، معنا و حقیقت آنتولوژی است.»

بعقیده وی، برهان آنسلم تا آنجا معتبر است که اندیشه - از آن حیث که اندیشه است - به یک عنصر مطلق دلالت کند که ورای عینیت و ذهنیت است. بنظر تیلیش، «به کانت و آگوستین نیز ایراد وارد نیست زیرا آنها استدلال نمی کنند بلکه به عنصر مطلق در مواجهه با واقعیت اشاره دارند. اما کانت و آگوستین بهمین حد اکتفا نکرده و مفهوم خدا را که دارای وجود مطلق، حقیقت مطلق و خیر مطلق و بلکه ورای یک بعد تحلیلی است، از این تحلیل اخذ می کنند و علاوه بر تحلیل، در نهایت وجود عنصر مطلق را تصدیق کرده اند.»

پل تیلیش در آن قسمت که امکان فلسفه دین در کانت و آگوستین را مبتنی بر تصدیق عنصر مطلق در ساختار عقل و واقعیت می داند و ریشه الحاد را در انکار عنصر مطلق در ساختار عقل و واقعیت ذکر می کند و حتی استدلال آگوستین به رد شکاکیت را که منجر به تصدیق عنصر مطلق می شود را مطرح می کند، سخن ایشان را تأیید می کند زیرا بنظر وی تا اینجا سخن ایشان هیچ نشانه ای از برهان را ندارد. خلاصه سخن تیلیش این است که اگر این عنصر مطلق بعنوان موجود اعلایی - که خدا نام دارد - فهمیده شود، این بیان معتبر نیست زیرا وجود چنین موجودی مدلول تصور حقیقت نیست. چه اینکه براهین اخلاقی هم چنین اند یعنی مادام که تحلیل فلسفی با چهره ای اخلاقی هستند، معتبرند.

### ویژگی برهان امکان و وجوب در دیدگاه صدر

از جمله اختصاصات برهان «امکان و وجوب» در مکتب صدر، این است که وی پس از آنکه حقیقت وجود را اثبات کرد، نخست از «وجوب وجود» به اثبات سایر صفات می پردازد.

دوم اینکه؛ صدر با استناد به حقیقت وجود - که جنبه عینی و خارجی دارد - شبهه کسانی که قائل به عدم ارتباط این مفهوم ذهنی و واقعیت خارجی در مورد خدا هستند را پاسخ می دهد. زیرا بحث صدر المتألهین در این برهان فراتر از مفهوم است.

### مقایسه آراء دو حکیم پیرامون مسئله خدا

۱ - مهمترین نکته در مورد مقایسه «برهان امکان و وجوب» صدر و تیلیش این است که تیلیش معتقد است این برهان و سایر براهین فلسفی، فقط سؤال از خدا را تأیید می کند و پاسخ آن پرسش نمی باشد؛ بلکه جواب آن

خداست که با مشاهده عالم در وجدان انسان ظاهر می شود لکن بنظر وی، اثبات خدا با این برهان عین انکار خداست. قطعاً خوانندگان آثار ملاصدرا مستحضرند که وی مباحث مقدماتی در امور عامه از قبیل: «جوهر و عرض» و «علت و معلول» را در چند جلد اول «اسفار» بیان کرده و در جلدهای پنج و شش و هفت، بدلائل خداشناسی پرداخته که این، البته، میانه راه است و برای صدیقین و کمترین (در جلد هشت و نه) خدا را بنحو

تیلیش وجود  
خدا را «بدیهی»  
دانسته و اقامه  
هر گونه برهان  
بر وجود خدا را  
بر خلاف  
بدهات و بمنزله  
انکار خدا تلقی  
کرده است.

عرفانی اثبات می کند. بطوریکه همه عالم را ظهور و تجلی حقیقت عالم - که خداست - می داند و در پایان تصریح دارد که اصلاً دویی در کار نیست و هر چه هست یکی است و همه اوست.

صدر المتألهین در کتاب «عرشیه» و «شرح اصول کافی» در بحث عقل و جهل، ضمن بررسی و نقد حدود «عقل»، آنرا طفل راه ترسیم کرده که فقط مراحل مقدماتی را طی می کند. ملاحظه می فرمایید که غرض صدر از بیان «اسفار اربعه» نیز معرفت حق است، منتهی ایشان برای اینکه این طرق یعنی چهار سفر سلوکی را برای افراد مبتدی و متوسط هموار کند، آنرا در پرتو مباحث فلسفی، معقول نمود و الا خود ملاصدرا در مقدمه «اسفار» تصریح می کند به اینکه: «من بیشتر چیزهایی را که از خدا گرفتم به قوه و تهذیب و ریاضت بدست آورده ام». افزون بر این، عناوین آثار ایشان از قبیل «شواهد الربوبیه»، «مشاعر»، «اسفار اربعه»، «مبدأ و معاد» و «عرشیه»، همگی حاکی از کشف و اناره و برهان شهودی بوده و میانه راه و مقدمه بودن براهین عقلی را می رساند.

صدرالمتألهین بین این براهین عقلی و آن اشراقات و شهود قلبی، منافات قائل نیست و بلکه همه اینها را مراحل مختلف معرفت الهی تلقی می‌کند. اما اکثر دانشمندان الهی مغرب زمین به این نکته تفتن و عنایت نداشته‌اند و مانند تیلش دو روش یاد شده را مانع‌الجمع تلقی کرده‌اند. چنانکه تیلش معتقد است: هر کس با براهین عقلی خدا را اثبات کند او را انکار نموده است. حال آنکه در مشرب صدرایی، براهین عقلی برای مبتدیان و متوسطین لازم و مفید است.

۲- ادعای تیلش مبنی بر اینکه «ارائه برهان بر اثبات

خدا عین انکار خداست» مردود است. اما آن بخش از نظری وی که «خدا بحدی واضح است که نیاز به برهان ندارد»، با دیدگاه صدرا در این زمینه، مطابقت دارد. البته این نحو استدلال، در آیات و روایات نیز مشاهده می‌شود. حتی قرآن از کسانی که در این امر تردید دارند با استفهام انکاری سؤال می‌کند که: «أفی الله شک فاطر السموات و الارض». ملاصدرا نیز معتقد است که از نظر قرآن، وجود خدا کاملاً

واضح و روشن است زیرا خود خدا، گواه به آن است: «شهد الله أنه لا اله الا الله الا هو».

۳- تیلش وجود خدا را «بدیهی» دانسته و اقامه هر گونه برهان بر وجود خدا را بر خلاف بداهت و بمنزله انکار خدا تلقی کرده است. اما از نظر ملاصدرا بر وجود خدا می‌توان اقامه برهان نمود و این امر متضمن انکار او نیست و بلکه اقامه برهان بر له و علیه وجود خدا و مباحثات متکلمین در طول تاریخ، شاهدهی بر عدم صحت مدعای تیلش می‌باشد. بنظر صدرالمتألهین، خدا برای کسی که بمرحله کشف و شهود برسد بدیهی و معلوم حضوری است. اما برای کسانی که تصور روشن از خداوند ندارند باید استدلال اقامه کرد تا چشم دلشان بیدار شود.

۴- تیلش خدا را فراتر از دو قطبیت پویایی و

صورت، عینی و ذهنی، قوه و فعل می‌داند و از آنجا که همچون کانت - اثبات وجود خدا را جزء قضایای جدلی‌الطرفینی می‌دانست - برهان در این موضوع را ناکارآمد می‌داند، راه مشاهده قلبی و طریق وجدان را پیشنهاد می‌کند. ما در پاسخ و رد ادعای تیلش مبنی بر جدلی‌الطرفین بودن مسئله خدا می‌گوییم: براهین عقلی همانند قضایای ریاضی، قطعی و مسلم می‌باشند، لذا وجود خدا نیز نمی‌تواند هم درست باشد و هم نادرست (همانگونه که تیلش بیان کرده است). چرا که مستلزم جمع نقیضین است و بعلاوه اقامه برهان امر اعتباری نیست که به اعتبار معتبر، بستگی داشته باشد.

۵- تیلش در روش خداشناسی، قائل به خداشناسی سلبی شده و می‌گوید که در غیر اینصورت، خدا را نمی‌توان فهمید. ما از موجودات به خدا رهنمون می‌شویم و خداوند نیز با موجودات عالم ارتباط مستقیم دیالکتیکی دارد. نگاه و نگرش صدرا به مسئله خداشناسی به روش دیالکتیکی نیست و از نظر او، خدا، متعالی از عالم است. تیلش، خدای متعالی را خدای

انتزاعی تلقی کرده و آنرا مردود می‌داند.

اشکال تیلش به خداشناسی متعالی، وارد نیست و خدای متعالی صدرا فقط منحصر در برهان نیست، بلکه حاضر در عالم و «کل یوم هو فی شأن» است و «هو الاول و الاخر والظاهر والباطن». ملاصدرا برای خداوند، احاطه و معیت قیومیه قائل است. اما اشکال خدای حلولی که تیلش با نفی خدای انتزاعی از آن دفاع می‌کند این است که بعنوان یکی از اجزای عالم منجر به شرک طبیعی می‌شود. ۶- هیوم و کانت، معانی متافیزیکی را بر امور نفسانی مبتنی ساختند و تیلش نیز مسائل متافیزیکی را بر امور نفسانی همچون شهامت و اضطراب، استوار کرده است و برهان غایت شناختی پرسش از خدا را در باب معنا، فرمولیزه کرده و با قائل شدن به تنسیخ درباره برهان

**\* بنظر صدرالمتألهین، خدا برای کسی که بمرحله کشف و شهود برسد بدیهی و معلوم حضوری است اما برای کسانی که تصور روشن از خداوند ندارند باید استدلال اقامه کرد تا چشم دلشان بیدار شود.**

\*\*\*

**\* تیلش فطرت را انکار می‌کند و به آن تصریح دارد اما بطور تناقض آمیز در جایی دیگر، خداشناسی از راه شهود قلبی را پیشنهاد می‌کند. ولی، صدرا قویاً به خداشناسی عارفانه و فطری معتقد است.**

وجود دارد:

۱- ملاصدرا مباحث خداشناسی عرفانی را پس از نه جلد مباحثه و چون و چرا، اثبات می‌کند. اما تیلیش پس از پایان جلد اول «سیستماتیک»، به پذیرش عرفانی و حضور عارفانه خدا تصریح می‌کند.

۲- تیلیش برهانهای عقلانی بر اثبات خدا را مردود اعلام می‌کند و اثبات خدا را عین انکار خدا می‌داند. در حالیکه ملاصدرا برهانهای عقلانی بر مسئله وجود خداوند را جزء مقدمات و لوازم راه می‌داند که برای عده‌ای از محققان که تابع استدلالات عقلایی خویش هستند مفید و مثمر ثمر است. اما راه عرفان را کاملترین و زیباترین نوع خداشناسی می‌داند که پس از پشت سر گذاشتن آن مقدمات عظیم فلسفی و منطقی حاصل می‌شود.

۳- تیلیش قائل به تغییر در ذات الهی است، حال آنکه ملاصدرا تغییر را منحصر در جسم و جسمانیات می‌داند. ۴- اختلاف دیگر این است که تیلیش فطرت را انکار می‌کند و به آن تصریح دارد اما بطور تناقض آمیز در جایی دیگر، خداشناسی از راه شهود قلبی را پیشنهاد می‌کند. ملاصدرا در اینمورد با تیلیش اختلاف کامل دارد. صدرا قویاً به خداشناسی عارفانه و فطری معتقد است.

۵- اختلاف دیگر تیلیش و صدرا مسئله سوپژکتیویسم است. تیلیش در مبحث موضوعات منطقی و غیر منطقی تصریح می‌کند: هر چه را که ذهن انسان وجود آنرا تأیید کند، از هستی برخوردار است.<sup>۴</sup> تیلیش، هستی را دایره مدار ذهن می‌داند. انتولوژی او مبتنی بر اپیستمولوژی است، حال آنکه صدرا ال‌متألّهین وجود ذهنی را یک مرتبه واقعی از وجود می‌داند نه مبنا و پایه هستی.

۶- تیلیش برای انسان و خدا هویت تاریخی قائل است. اگر این سخن بدین معنا اخذ شود که حقیقت الهی آنچنانکه هگل ادعا می‌کرد در طول تاریخ تحقق پیدا می‌کند و وجودی جدا از تاریخ ندارد، این سخن با مبنای ملاصدرا که «خدا فراتر از عالم و فوق هستی است» مغایر است.

۷- بنابر دیدگاه سوپژکتیویستی تیلیش، خدا مخلوق ذهن انسان است، اما بنابر مبنای ملاصدرا، خداوند خالق کل هستی (از جمله ذهن انسان) است.

\*\*\*\*

۴- «الهیات سیستماتیک»، ج ۱، وجود و تناهی.

**\* هر دو فیلسوف  
با ارائه یک چهره  
عارفانه، حضور  
همه جایی خدا و  
ظهور او در عالم و  
اینکه عالم پرتو و  
تجلی وجود اوست  
را اثبات می‌کنند.**

«جهان شناختی» سؤال از مبدأ، معنا و مبدأ وجود را از هم تفکیک کرده است. در حالیکه از نظر صدرا، ایندو مصداقاً یکی هستند. بنظر او، وجود امری انتزاعی نیست و همیشه در خارج، معنا دار است و هر چه موجود، کمالش بیشتر باشد ظهور معنا در آن بیشتر خواهد بود، در صورت انتزاعی ما، وجود بدون صفت است ولی در خارج همراه صفت است.

#### وجوه اشتراک و اختلاف ملاصدرا و تیلیش :

بنظر نگارنده، تیلیش و ملاصدرا در بسیاری از مباحث اساسی فلسفی با یکدیگر مشترکند:

۱- در نحوه ورود و خروج به مباحث الهی فلسفه؛ بطوریکه هر دو، مباحث خود را با تعریف و تحلیل هستی و بیان مقدمات آن، کار خود را شروع می‌کنند و هر دو فیلسوف، از روشهای عقلانی بهره می‌جویند.

۲- هر دو فیلسوف به تعریف و تحلیل امور عامه پرداخته‌اند.

۳- نقطه مشترک هر دو فیلسوف نقطه پایانی است که با ارائه یک چهره عارفانه، حضور همه جایی خدا و ظهور او در عالم و اینکه عالم پرتو و تجلی وجود اوست را اثبات می‌کنند.

۴- همچنین، هر دو به اظهار عجز عقل بشری بنهایت ذات و کمال الهی تصریح می‌کنند.

۵- هر دو فیلسوف به مسئله حب ذات الهی نسبت به خود و مسئله معاد و رحمت ابدی خداوند قائل هستند. اما چند مورد اختلاف دیدگاه بین ایندو حکیم بزرگوار